عطف

قصه عشق و سیاست

● «بنیادگرای ناراضی» رمانی است کوتاه از محسن حمید، نویسنده پاکستانی، که با ترجمه امیرحسین صادقی و حکیمه انتصاری در نشر مروارید به چاپ رسیده است. «بنیادگرای ناراضی» داستان یک مواجهه است میان شرق و غرب و از این منظر آن را می‌توان رمانی دانست که به خوانش‌های پسااستعماری پا می‌دهد. رمان داستان یک پاکستانی به نام چنگیز است که در آمریکا تحصیل کرده اما داستانش را در پاکستان و خطاب به یک آمریکایی نقل می‌کند و مواجهه دو جهان و دو وضعیت با رویارویی این دو آدم رقم می‌خورد. چنگیز در آمریکا تحصیل و کار کرده و آن‌جا شغل آبرومندی داشته است. او در آمریکا به یک دختر آمریکایی ثروتمند دل باخته است. موقعیت او در آمریکا موقعیت ممتازی بوده اما در همین حین حوادث یازده سپتامبر اتفاق می‌افتد و سرنوشتی دیگر برای چنگیز رقم می‌خورد. او به پاکستان بازمی‌گردد و اکنون در پاکستان، در یک بازار قدیمی، به یک آمریکایی برخورد کرده و او را مخاطب ساخته است و ما حالت‌ها و واکنش‌های طرف مقابل چنگیز را صرفا از خلال روایت چنگیز خطاب به اوست که درمی‌یابیم. چنگیز که در آمریکا موضوع نگاه بوده است اکنون در سرزمین خود یک آمریکایی را موضوع نگاه خویش قرار می‌دهد. این رمان به‌طور همزمان هم نگاه به خویش و زیر نگاه دیگری قرارگرفتن را نشان می‌دهد و هم نگاه‌کردن به دیگری را. در مقدمه مترجمان بر ترجمه فارسی این رمان، از آن به قصه‌ی «عشق و سیاست» تعبیر شده است و به‌واقع هم رمان به‌نوعی درهم‌تنیدگی این دو است. همچنین در بخشی دیگر از همین مقدمه درباره این رمان می‌خوانیم: «بنیادگرای ناراضی، قصه‌ی مواجهه‌ی همیشگی شرق و غرب هم هست؛ از روزگار امپراتوری عثمانی تا دوران ادعای امپراتوی آمریکا. محسن حمید در روایت چندلایه‌ی داستانش به واکاوی تصورات، پیش‌فرض‌ها و گاهی توهمات هر دو سوی این مواجهه و تأثیرات مخرب آن دست می‌زند. از جمله‌ی این تصورات، غرق شدن در گذشته و چشم بستن بر واقعیت‌های امروز و دل بستن به خیالات روزگاران سپری‌شده است. بنیادگرای ناراضی البته قصه است و بنای آن ندارد تا با قطعیت درباره‌ی سیاست و تاریخ نظر دهد. هنر محسن حمید در تلاش بی‌وقفه‌اش برای کنارماندن از قضاوت در کشمکش‌های میان دو سوی مواجهه است. هرچند او تلاش کرده است از منظری متفاوت به برخی از مسائل مبتلابه بشر امروز نگاه کند که احتمالا با نگاه غالب روزگار در تزاحم باشد».

این رمان، چنانکه در همین مقدمه اشاره شده، دومین رمان محسن حمید بعد از رمانی با عنوان «سوختن پروانه» است. «بنیادگرای ناراضی» در سال ۲۰۰۷ کاندیدای جایزه من بوکر بوده و جوایزی را نیز از آن خود کرده که از آن جمله می‌توان به جایزه ادبی نویسندگان آسیا - آمریکا در سال ۲۰۰۸ اشاره کرد. این رمان همچنین کتاب برگزیده سالِ نیویورک‌تایمز در سال ۲۰۰۸ بوده است.

آن‌چه در ادامه می‌خوانید سطرهایی است از این رمان: «آه، چایمان هم رسید. این‌قدر سوءظن نداشته باشید. هیچ اتفاق ناخوشایندی برایتان رخ نخواهد داد حتی دل‌پیچه. آن‌طور که پیداست سمی در آن نریخته‌اند. خیلی خوب، اگر با این خیال‌تان راحت می‌شود، فنجانم را با فنجان شما عوض می‌کنم. بفرمایید. شکر نمی‌ریزید؟ اصلا؟ خیلی عجیب است. اما اصرار نمی‌کنم. این شیرینی‌های چسبناک پرتقالی- ولبیا- را حتما امتحان کنید. اما مراقب باشید، خیلی داغ‌اند. ظاهرا تأیید می‌کنید. بله، خوشمزه‌اند. عجیب است که یک فنجان چای حتی در چنین روز گرمی هم دلچسب است - واقعا که معمایی است - به‌هرحال بفرمایید میل کنید.

داشتم از مصاحبه‌ام در شرکت اندرود سامسون برایتان می‌گفتم؛ و این‌که چطور جیم فهمیده بود من به قول خودش گرسنه‌ام. منتظر بودم ببینم بعد از آن چه خواهد گفت، و این‌طور ادامه داد: خیلی خوب چنگیز، بگذار امتحانت کنیم. می‌خواهم یک پرونده‌ی تجاری را به تو بدهم، شرکتی که می‌خواهم ارزشش را تعیین کنی. می‌توانی هرچه را لازم است بدانی از من بپرسی - فکر کن مسابقه‌ی بیست‌سوالی است. می‌توانی محاسباتت را با آن قلم و کاغذ انجام دهی. آماده‌ای؟ گفتم آماده‌ام، و او ادامه داد: یک بومرنگ برایت پرتاب می‌کنم. باید خلاق باشی. شرکت موردنظر شرکتی ساده است و فقط یک نوع خدمت ارائه می‌کند: یعنی سفر در لحظه. شما وارد ترمینال این شرکت در نیویورک می‌شوی و در لحظه‌ی بعد در ترمینال لندن ظاهر می‌شوی. مثل دستگاه‌های انتقال انسان در فیلم پیشتازان فضا. متوجه شدی؟ شروع کن.

در آن لحظه دوست داشتم ظاهری آرام داشته باشم، اما درونم پر از ترس و آشوب بود. چطور می‌شد یک شرکت خیالی مثل همانی را که جیم توصیف کرده بود قیمت‌گذاری کرد؟ اصلا از کجا باید شروع می‌کردم؟ فکری به ذهنم نمی‌رسید. نگاهی به جیم کردم، اما به‌نظر نمی‌رسید شوخی کرده باشد. پس نفسی کشیدم و چشم‌هایم را بستم...».

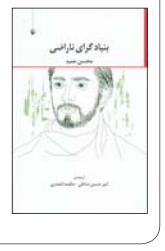

بنیادگرای ناراضی

محسن حمید

ترجمه امیرحسین صادقی، حکیمه انتصاری

نشر مروارید

نوستالژی: «کنیزو» منیرو روانی‌پور

زلزله‌ای که حق انتخاب نمی‌گذارد

احمد غلامی

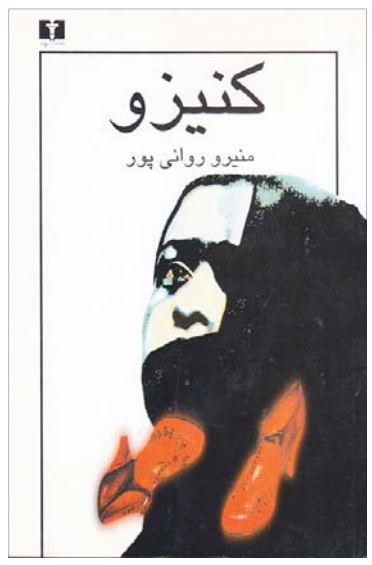

«کنیزو» نوشته منیرو روانی‌پور اولین‌بار در سال ۱۳۶۷ در انتشارات نیلوفر چاپ شده است. درست یک سال قبل از روی‌کارآمدن هاشمی‌رفسنجانی به‌عنوان چهارمین رئیس‌جمهور ایران، «کنیزو» به سرعت نام نویسنده‌اش را بر سر زبان‌ها انداخت و روانی‌پور با این کتاب در زمره داستان‌نویسان نسل سوم تثبیت شد. آن هم در دوره‌ای که نویسندگانی چون هوشنگ گلشیری و احمد محمود در قید حیات بودند. خاصه هوشنگ گلشیری که آثار داستان‌نویسان جوان را با دقت و وسواس بسیار انتخاب می‌کرد و در نشر نیلوفر به چاپ می‌رساند. دوران نویسندگی منیرو روانی‌پور هم‌زمان بود با دوران سازندگی هاشمی‌رفسنجانی؛ دوره‌ای که اقتصاد کشور در حال دگرگونی بود و تکنوکرات‌های کت‌وشلوارپوش بر سر کار آمده بودند. جامعه نیز در کار پوست‌انداختن بود. سبب‌ساز این وضعیت روحانی‌ای سنتی بود، از جامعه روحانیت مبارز که دولتش سودای مدرن‌سازی جامعه ایران را به سبک و سیاق امیرکبیر در سر داشت. همین مواجهه واقعیت و رؤیا به جامعه نیز سرایت کرده و آثار نویسندگان آمریکای لاتین از جمله مارکز بیش‌ازپیش با استقبال روبه‌رو می‌شد. همان‌گونه که هاشمی‌رفسنجانی تلاش می‌کرد واقع‌بینی اقتصادی را در قالب اقتصاد بازار آزاد جایگزین روحیه آرمانخواهی دولت جنگ کند و موفق به بازسازی ویرانه‌های به‌جامانده از جنگ شود، نویسندگان نیز درصدد بودند مفری برای گریز از ممیزی بیابند. شاید رئالیسم جادویی می‌توانست یکی از این مفرها باشد. در دوران هشت‌ساله هاشمی‌رفسنجانی جامعه ایران، جامعه ملتهبی بود؛ التهابی نشئت‌گرفته از تصادم آرمان‌گرایی انقلابی با واقع‌بینی اقتصادی. این تضاد به فرهنگ نیز تسری پیدا کرد و زمینه‌ساز نقش‌های بسیاری شد. در همین دوران است که وزارت خاتمی ممکن و باز در همین دوره است که وزارت او ناممکن می‌شود. این امکان‌ها و این ناامکان‌ها بی‌شباهت به داستان‌های نویسندگان آمریکای لاتین نیست.

اگر دولت هاشمی‌رفسنجانی در فرهنگ عقب‌نشینی می‌کند در اقتصاد با تفکر توسعه اقتصادی و بازسازی بی‌مهابا پیش می‌تازد. این عقب‌نشینی ناخواسته و این پیشروی خواسته تضاد در جامعه را عمیق‌تر می‌کند و واقع‌گرایی اقتصادی رودرروی فرهنگ می‌ایستد. در این مواجهه فرهنگ به دنبال راهی است تا در برابر ابتذال سرمایه‌سالارانه مقاومت کند و مؤثرترین راه مقاومت را در هنر می‌جوید. نویسندگان با آگاهی بر قبض و بسط‌های ناپایدار در وزارت ارشاد دست به خلق آثاری می‌زنند تا منتقد وضع موجود باشند. «کنیزو» یک سال قبل از دوره هشت‌ساله سازندگی به چاپ رسیده است. اما این مجموعه هم بیانگر وضعیت سیاسی دوران قبل و بعد از خود است. جامعه‌ای که در احاطه واقع‌گرایی اقتصادی به دنبال راهی می‌گردد تا از خود صیانت کند و این راه را در تخیل می‌یابد. تخیلی برای مهار خشونت‌بار واقعیت و نه انکار و بلعیدن آن. رئالیسم جادویی این امکان را فراهم می‌سازد تا تخیل، واقعیت را به سیطره خویش درآورد. بعضی از نویسندگان از جمله منیرو روانی‌پور و غزاله علیزاده به این سبک و سیاق روی می‌آورند. آنان با فضای بومی داستان‌های خود، دست به خلق آثاری می‌زنند که آمیزه‌ای از تخیل و فراواقعیت است. «کنیزو» سبکی این‌چنینی دارد، اما نه به شدت و حدت سبک داستان‌های رئالیسم جادویی نویسندگان آمریکای لاتین. منیرو روانی‌پور با حفظ سلیقه خوانندگان، داستان‌های فراواقع‌گرایانه‌ای را ترسیم می‌کند که باورپذیر باشند. مکان داستان‌های روانی‌پور نیز این امکان را برایش فراهم می‌سازد. فضای بوشهر حتی در داستان‌های واقع‌گرایانه احمد محمود هم خواننده را جادو می‌کند، جادویی از جنس دیگر. روانی‌پور با آگاهی از توان فضای بوشهر، خاصه «جفره»، دست به کاری دیگر می‌زند؛ خلق داستان‌های فراواقع‌گرایانه که تماما از واقعیت تهی نشده باشند.

این کار از «جفره»، محل وقوع داستان‌های «کنیزو»، مکانی لامکان می‌سازد. مکانی واقعی که تن به تخیل می‌دهد و از واقعیت مستندگونه تهی می‌شود. در همین دوران است که باز داستان‌های غلامحسین ساعدی و بهرام صادقی در شمایلی تازه به صحنه می‌آیند. در این دوره وهمناکی رمان «ترس و لرز» بیش از گذشته قابل لمس است و حیرت خواننده را برمی‌انگیزد. حیرت از نبوغ خواننده‌ای که وامدار هیچ چیزی جز جنون خویش نیست.

«ملکوت» بهرام صادقی اوج این اعجاز و جنون است و مهم‌تر از آن سابقه تاریخی این نوع سبک و سیاق. این سابقه تاریخی امکانی است تا سبک رئالیسم جادویی از ریشه بومی و اصیل نیز برخوردار باشد. منیرو روانی‌پور صرفا به این سابقه تاریخی اتکا نمی‌کند. او محتاطانه دست به خلق آثار فراواقع‌گرایانه‌ای می‌زند که امکان باور به آن وجود داشته باشد. «کنیزو» داستانی رئالیستی است که آرام‌آرام هرچقدر به پایان آن نزدیک می‌شویم خیال‌انگیزتر می‌شود.

کنیزو زنی است شهرآشوب که دل و دین از مردان می‌برد و زندگی‌اش از این راه می‌گذرد. داستان با مرگ کنیزو و تصویر رقت‌انگیزی از جنازه او که در جوی آبی افتاده آغاز می‌شود و در ادامه زندگی کنیزو و ارتباطش با دختری به نام مریم روایت می‌شود. مریم نماد پاکی است. او مسحورِ زیبایی، زلالی و پاکی منحصربه‌فرد کنیزو می‌شود. زیبایی و پاکی‌ای که کسی قادر به دیدن آن نیست. در نگاه مردان این زیبایی معنایی دیگر دارد. کنیزو پاکی ازدست‌رفته خودش را در نگاه‌های مریم بازمی‌یابد و او خود کمال زیبایی زنانه‌ای است که بلوغ زودهنگام مریم را برمی‌انگیزد. دوستی مریم و کنیزو و عمق رابطه‌شان که ناخواسته و تصادفی اتفاق می‌افتد بیانگر رابطه‌ای است که می‌تواند این‌همان باشد و در پایان داستان نویسنده بر این‌همان‌بودن تأکید دارد. همان جایی که جنازه کنیزو را با موهای آشفته و با تنی لجن‌آلود از جوی آب بیرون می‌کشند و بر چرخ‌دستی می‌گذارند، سنگی بی‌هوا به قوزک پای مریم می‌خورد. این سنگ که درد آن تا عمق وجود مریم رسوخ می‌کند نه پایان تلخ یک ماجرا بلکه آغاز داستان دیگری است.

داستان کنیزو داستان پوست‌اندازی یک شهر است؛ داستان دوره‌ای که سرآمده؛ داستان دوره‌ای با آدم‌های تازه در راه، با مردمی که نگاهشان عاری از رحم و شفقت است. کنیزو، این کمال زیبایی، در زشت‌ترین شکل ممکن و به طرز وقیحانه‌ای از صحنه زندگی خارج می‌شود. این خروج ناخواسته و سنگی که به قوزک پای مریم می‌خورد خبر از فرارسیدن جامعه‌ای دیگر می‌دهد. داستان «شب بلند» در جفره آن روی دیگر این سکه است. ازدواج دختری نابالغ با مردی بالغ پرده از خشونتی دیگر برمی‌دارد: «جُفره زیر فریادهای گلپر جان می‌داد، باد پاییزی سینه‌کشان از دریا می‌آمد، لابه‌لای نخل‌ها می‌پیچید و خاک و خاشاک و کاغذهای مچاله‌شده را با خود می‌برد. شب از نیمه گذشته بود. مریم در جای خود غلت می‌زد: مادر درو ببند. همه درا بسته‌س، بگیر بخواب، می‌زندش مادر؟ عموابراهیم می‌زندش؟ نه مریمی داره نازش می‌کنه، حالا بگیر بخواب، فردا صبح می‌آد بازی؟ می‌آد دریا؟»

داستان‌های «کنیزو» و «شب بلند» در عین واقع‌گرایی، فضایی جادویی و وهم‌انگیز دارند و این امکانی است که مکان داستان‌های روانی‌پور به او می‌دهد. امکانی که رفته‌رفته پررنگ‌تر می‌شود و داستان‌ها حال‌وهوای رئالیسم جادویی به خود می‌گیرند. داستان «آبی‌ها»، مرز بین داستان‌های واقع‌گرایانه و رئالیسم جادویی است و داستان «طاووس‌های زرد» راهِ به‌افراط‌رفته این سبک. داستانی که خواننده به دشواری می‌تواند روایت آن را پی بگیرد و به سرانجام برساند. اما داستان «آبی‌ها» شکل کامل و منطقی داستان‌های رئالیسم جادویی این مجموعه است. فضاهای واقعی داستان با مهارت در تخیل لجام‌گسیخته روانی‌پور مستحیل شده‌اند و مرز خیال و واقعیت پیدا و ناپیدا می‌شود. تنها فضای داستان نیست که در این استحاله به یاری نویسنده می‌آید، افسانه‌ها و باورهای جنوبی هم که در نزد مردم واقعی‌تر از هر واقعیتی‌اند در روایت داستان تنیده می‌شوند و خیال‌انگیزی‌شان را دوچندان می‌کنند: «من پیش مادربزرگ خوابیدم، مادربزرگ سه شب بود که راحت می‌خوابید و برایم قصه می‌گفت از آنها که آبی هستند و آنها که سرخ‌اند. امشب دوباره باد بوره می‌کشد. شب‌های مهتابی که ماه بزرگ است، خیلی بزرگ به اندازه مجمعه مسی، پیدایش می‌شود. اگر دوباره بیاید پدربزرگم هیچ‌وقت برنمی‌گردد... مادربزرگ طلسم هم دارد. دوتا آدمک آهنی که یکی‌شان زن است و یکی‌شان مرد، آدمک‌هایی که به اندازه انگشت مادربزرگ هم نمی‌شوند و بوبونی صدبار تابه‌حال ازش قرض گرفته تا برود آنها را به هم بچسباند و زیر آتش بگذارد تا شوهرش او را دوست بدارد...» در اکثر داستان‌های مجموعه «کنیزو» موضوع رفتن و گم‌شدن و تنهایی وجود دارد. مردانی که به دریا می‌روند و گم می‌شوند و دیگر بازنمی‌گردند و زنانشان چشم‌انتظار بر طبل می‌کوبند تا مردان ره‌گم‌کرده‌شان به ساحل بازگردند اما بعید است کسی که در شبی تیره‌وتار به دریا زده باشد دیگر بازگردد.

برخی نیز سودایی در سر دارند و دیوانه‌وار از پی کسی می‌روند. آدم‌های داستان‌های منیرو روانی‌پور آرام و قرار ندارند و در جایی ماندگار نمی‌شوند؛ بعضی رفته‌اند و بعضی در حال رفتن‌اند و بعضی رؤیای رفتن در سر دارند، همه در وضعیت تعلیق‌اند، تعلیقی که نتیجه‌اش ماندگاری و ثبات نیست. آنان هم که در پی ثبات هستند دریای ناآرام و طوفان سهمگین نمی‌گذارد روی آرامش ببینند. باید کوله‌بار خود را جمع کنند و کولی‌وار به کوه و دشت بزنند. در دوره سازندگی چیزی ساخته نمی‌شود قبل از آنکه چیزی ویران نشود. این ساختنِ استوار بر ویرانی، زندگی بسیاری را زیرورو می‌کند، چون زلزله‌ای که حق انتخاب برای کسی نمی‌گذارد.

تدریس هدایت‌شناسی در تاجیکستان

جهانگیر هدایت

به‌طورکلی حکومت تاجیکستان سعی وافی می‌کند که در اجتماع رفرم‌های جدید پیاده کرده و مملکت را راهبردی به سوی مدرنیته داشته باشد.بر اساس اطلاع واصله در دانشگاه «ادب پارسی» تاجیکستان هشت واحد درس «هدایت‌شناسی» تدریس می‌شود که جزء دروس اصلی است و گذراندن هشت واحد برای دانشجویان ضروری است.

میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است

شنیده‌ام در دانشکده‌های ادبیات فارسی در ایران نه‌تنها درباره صادق هدایت سکوت محض برقرار است بلکه بعضی از استادان بسیاردان به دانشجویان توصیه می‌کنند مطلقا کتب صادق هدایت را نخوانند و از او سری و سراغی نگیرند. اگر دانشجویان درباره معروف‌ترین نویسنده معاصر ادبیات ایران در جهان سوالی کنند جواب سربالا می‌دهند و حتی می‌گویند «بوف کور» را نخوانید بی‌ارزش است. واقعا آبروداری است کتابی که آبروی ادبیات زبان فارسی در دنیاست و به ۳۲ زبان ترجمه شده و مردم حدود ۷۰ کشور جزء خوانندگان این کتاب بوده‌اند بی‌ارزش معرفی می‌شود! البته گفتنی است استادان به‌گونه‌ای اسقاط تکلیف می‌کنند!

متاسفانه داریم در ادبیات فارسی هم از کشور همسایه‌ای چون تاجیکستان عقب می‌مانیم. از افغانستان که مدت زیادی است عقب مانده‌ایم چون در ۱۷ سال گذشته دو نفر از نویسندگان افغانی جایزه مسابقه ادبی صادق هدایت را دریافت کرده‌اند. واقعا واپس‌گرایی در هنر و ادبیات همان مصداق «تفاوت از زمین تا آسمان است» را به معنای واقعی دارد و یکی از عوامل مهم نزول هنرهای مملکت است.

ترجمه کتاب «طوطی سمج» امیرحسن چهل‌تن به زبان آلمانی

مشاهداتی از تاریخ معاصر

گروه ادبیات: «طوطی سمج» نام تازه‌ترین کتاب امیرحسن چهل‌تن است که اخیرا ترجمه آلمانی آن در نشر آندرآس روتزر آلمان منتشر شده است. چهل‌تن را به‌عنوان نویسنده تهران معاصر می‌شناسند اگرچه او تنها به ترسیم تهران در آثارش بسنده نکرده و در یکی از رمان‌های سال‌های اخیرش به نام «خوشنویس اصفهان» به حمله افغان‌ها و سقوط اصفهان در دوران شاه‌سلطان‌حسین صفوی پرداخته است، اما تهران در مقاطع حساس تاریخ معاصر ایران یکی از زمینه‌های اصلی بسیاری از رمان‌های اوست. چهل‌تن در کتاب «طوطی سمج» نیز مانند بسیاری از آثارش به مقطعی از تاریخ معاصر ایران پرداخته و آن را دستمایه روایت قرار داده است. «طوطی سمج» روایت یک سال اول انقلاب است و وقایع آن بین آبان ۵۷ تا آبان ۵۸ اتفاق می‌افتد. این کتاب درواقع یک اثر مستند - داستانی است که از نگاه یک دانشجو روایت می‌شود و کتاب در واقع شرح مشاهدات اوست. چهل‌تن از خلال این روایت تصویری از دوران انقلاب به دست می‌دهد. او درباره وجه تسمیه عنوان این کتاب به «شرق» می‌گوید: «فقط چند هفته پس از پیروزی انقلاب ۵۷ یکی از روزنامه‌ها در خبری اعلام کرد نیروهای انقلاب موقع مصادره خانه‌ای که به یکی از طاغوتیان تعلق داشته، با یک طوطی مواجه شدند که مدام تکرار می‌کرده: جاوید شاه. عده‌ای لابد به این خبر خندیدند، اما من از خودم پرسیدم حتی اگر تعداد طرفداران شاه فقط به تعداد انگشتان یک دست باشد آیا یکی از آنها امکان آن را دارد که طرفداری‌اش را با صدای بلند اعلام کند؛ آن روزها هنوز کسی به مقوله‌ای به نام عدالت فکر نمی‌کرد.»چهل‌تن پیش از این نیز در رمان «سپیده‌دم ایرانی» به دوران انقلاب پرداخته بود. در آن رمان شخصیت اصلی داستان که سال‌ها دور از ایران زندگی می‌کرده در بحبوحه انقلاب به ایران بازمی‌گردد و همه‌چیز را تغییریافته می‌بیند. «طوطی سمج» نیز روایت سال‌های انقلاب است منتها از زاویه‌ای متفاوت با «سپیده‌دم ایرانی»، اگرچه در این کتاب نیز مانند «سپیده‌دم ایرانی» نه فقط با روایت روزهای انقلاب و حال‌وهوای آن روزها که با ارجاعاتی به گذشته نیز روبه‌رو هستیم. چهل‌تن در «طوطی سمج» اگرچه دوره انقلاب را به‌عنوان زمینه اصلی روایت برگزیده اما به مناسبت‌های مختلف گریز به گذشته نیز می‌زند. او درباره فرایند ترجمه و انتشار این کتاب در آلمان می‌گوید: «در اکتبر ۲۰۱۵ در نمایشگاه کتاب فرانکفورت در ملاقاتی تصادفی با آندرآس روتزر، ناشر جوانی که به خاطر نوآوری‌هایش در بازار کتاب آلمان زبانزد همگان است، صحبت از ماجرای طوطی و خاطراتم از آن روزهای پرتب‌وتاب به میان آمد. او بلافاصله گفت: چرا اینها را نمی‌نویسی، ما به چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی نزدیک می‌شویم. یک هفته بعد خانم کرین گراف، کارگزار ادبی‌ام، به من اطلاع داد که آندرآس قرارداد کتابی که صحبتش را با او کرده‌ام برای امضا به دفترش فرستاده است. من که آن روزها مشغول نوشتن رمانِ محفل عاشقان ادب بودم، آن را موقتا کنار گذاشتم و مشغول نوشتن مشاهدات و شنیده‌هایم از آن روزها شدم که این کار یک سال به طول انجامید و حاصلش شد کتابی که نامش را طوطی سمج گذاشتم و اکنون به زبان آلمانی منتشر شده است.»از امیرحسن چهل‌تن پیش از این نیز آثار بسیاری به زبان آلمانی ترجمه شده است که رمان‌های «تهران، شهر بی‌آسمان» و «خوشنویس اصفهان» از آن جمله است.

عطف

چخوف و جامعه نوین

● «فرمانده بیروبیجان شناور است بر دریا. چیزی نمانده غرق شود. آدمک‌ها از بالای اسکله و در سکوت چشم دوخته‌اند به او. دست بیروبیجان می‌خورد به چیزی سفت. مازه یک قایق است. به آنی جان می‌گیرد و خودش را می‌کشد به بالای قایق بادبانی کوچک. هیچ‌کس در قایق نیست. فرمانده همه چیز را برای زدن به دل دریا آماده می‌کند. یک روز، آن روز که فراغت پرداختن به هنر فرابرسد، نقش خود را چنین خواهد زد: ایستاده بر نوک کشتی، با سری افراشته و نگاهی دوخته به ظلمات، نگاهی تیز و جستجوگر.» «ارتش تک‌نفره» موآسیر اسکلیر این‌گونه آغاز می‌شود؛ رمانی که به تازگی با ترجمه ناصر غیاثی توسط نشر نو منتشر شده است. اسکلیر از جمله مشهورترین نویسندگان معاصر برزیلی به‌شمار می‌رود که در سال ۱۹۳۷ متولد شد و در سال ۲۰۱۱ از دنیا رفت. او در محله یهودیان پورتو آلگره در مرکز جنوبی‌ترین استان برزیل به دنیا آمد. اولین کتاب او در سال ۱۹۶۲ همزمان با فارغ‌التحصیلی‌اش در رشته پزشکی منتشر شد که البته بعدها اسکلیر از انتشار این کتاب پشیمان شد. از سال ۱۹۶۸ اسکلیر در کنار نوشتن مقالاتی با موضوعات مختلف، مجموعه داستان‌ها، رمان‌ها و کتاب‌های کودکان و نوجوانان زیادی منتشر کرد. او در سال ۲۰۰۳ به عنوان یکی از اعضای همیشگی آکادمی ادبیات برزیل انتخاب شد و در کنار جوایز متعددی که گرفته بود چهار بار نیز جایزه ادبیات برزیل به او تعلق گرفت. ناصر غیاثی پیش از این داستان بلند طنزآمیز اسکلیر با نام «پلنگ‌های کافکا» را ترجمه کرده بود. «پلنگ‌های کافکا» داستانی است با طنزی درخشان و تخیلی قوی که بر بستری از وقایع تاریخی روایت می‌شود. کافکا یکی از شخصیت‌های این داستان است و دست‌نوشته‌ای از او موقعیتی بحرانی و درعین‌حال خنده‌دار برای شخصیت انقلابی داستان پیش می‌آورد و بعد سروکله کافکا نیز در داستان پیدا می‌شود. در «ارتش تک‌نفره» نیز طنز درخشان اسکلیر مشاهده می‌شود. در این رمان ما با شخصیتی به نام مایر گوینزبیرگ روبه‌روییم که مصمم است جهانی دیگر بسازد. او می‌خواهد یک‌تنه جهان امپریالیسم را سرنگون کند و دنیای موردنظر خودش را بسازد. در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «یواش یواش آرام شد. بلند شد و در را قفل کرد. همان‌طور که اشک‌هایش را پاک می‌کرد، سعی کرد به موقعیت اشراف پیدا کند. درون خانه قدیمی گشت و در زیر نور کبریت نگاهی به اطرافش انداخت. کف خانه پوشیده از حیوانات مرده بود؛ موش و عنکبوت و حشره. فرمانده قدم گذاشت روی جنازه‌های مفلوک ریز خشک‌شده. تمام درها را قفل کرد و برگشت به اتاق نشیمن. تازه آن‌جا بود که متوجه شد تنها یک زیرشلواری به تن دارد. لباس پوشید. با لوله‌ای زنگ‌زده در دست نشست روی مبل چرمی خاکستری، تنها مبلی که در خانه باقی بود. برای بستن کرکره جرات نزدیک‌شدن به پنجره با که روشنایی ضعیفی از آن می‌آمد، نداشت. می‌ترسید... از تاریکی. آری، از تاریکی می‌ترسید.»«درباره عشق» عنوان مجموعه داستانی است از چخوف که به تازگی با ترجمه رضا امیررحیمی توسط نشر نو به‌چاپ رسیده است. این کتاب شامل دوازده داستان کوتاه است که از زبان روسی ترجمه شده‌اند. عناوین داستان‌های این مجموعه عبارتند از: «پولینکا»، «حادثه‌ای در زندگی یک پزشک»، «وروچکا»، «می‌خواهد بخوابد»، «خانه‌ای با اتاق زیرشیروانی»، «جان دلم»، «درباره عشق»، «یونیچ»، «لجن»، «آنا به گردن»، «خانمی با سگ کوچک» و «عروس». این داستان‌ها همگی از منتخبات سه‌جلدی داستان‌های چخوف چاپ ۱۹۵۸ مسکو و منتخبات داستان‌های کوتاه چخوف چاپ ۱۹۸۱ انتشارات زبان روسی مسکو انتخاب و ترجمه شده‌اند. چخوف یکی از مهم‌ترین نویسندگان داستان‌های کوتاه در ادبیات جهانی به شمار می‌رود و تاثیر او بر بسیاری از نویسندگان بعد از خودش قابل مشاهده است. در بخشی از داستان «عروس» می‌خوانیم: «حدود ساعت ده شب بود و قرص ماه بر فراز باغ می‌درخشید. در خانه شومینی‌ها مراسم شامگاهی مذهبی، که مادربزرگ مارفا میلخایلوونا دستور اجرای آن را داده بود، تازه به پایان رسیده بود. نادیا که دمی به باغ رفته بود، از پنجره می‌دید که میز را برای عصرانه آماده می‌کنند و مادربزرگ با لباس پف‌کرده ابریشمی این‌سو و آن‌سو می‌رود، و پدر آندری، کشیش اعظم کلیسای جامع با مادرش نینا ایوانونا سرگرم حرف‌زدن است، در روشنایی غروب مادر به نظرش خیلی جوان آمد؛ آندری آندرییچ، پسر کشیش آندری که کنار آنها ایستاده بود با دقت گوش می‌داد. هوا آرام و خنک بود و سایه‌های تیره و بی‌حرکت بر زمین گسترده بود. از جایی دور، خیلی دور، شاید آن‌سوی شهر، صدای قورباغه‌ها به گوش می‌رسید. بهار همه‌جا موج می‌زد، بهار عزیز! آدم دلش می‌خواست نفس عمیقی بکشد و فکر کند که در آن دم، نه در آنجا، بلکه جایی در زیر آسمان و روی درخت‌ها، دور از شهر، در میان مزارع و جنگل‌ها، زندگی بهاری بازگشته است.»